

تحول ماهیت قدرت نرم در دوره پسامدرن

احمد فدوی بنده‌قرائی^۱
سعیده‌السادات گرامیان^۲

چکیده

انقلاب اطلاعات موجب تحولی بنیادین در پدیده قدرت شده است. در صحنه داخلی کشورها، با گسترش امواج دموکراسی به‌طور فزاینده‌ای شاهد ناکارا شدن ابزار سرکوب از سوی دولت‌ها و مسئولیت‌پذیری آنان در حوزه‌های اقتصادی - تکنولوژیک هستیم. در صحنه بین‌المللی، تکرر تحریم‌های بین‌المللی و کارایی کمک و وام‌های خارجی در پیشبرد سیاست خارجی کشورها نقش اساسی داشته است. علاوه بر آن، انقلاب اطلاعات موجب تغییر در منابع و ابزار قدرت شده است. به‌طوری که در صحنه داخلی و در صحنه بین‌المللی، کشورهایی که از تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته برخوردارند از قدرت بالاتری برخوردار خواهند بود. تحولات عصر حاضر به خصوص در رابطه با پدیده قدرت مورد توجه اندیشمندان مختلف نظیر فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama)، ساموئل هانتینگتون (Samuel Huntington) و آلوین تافلر (Alvin Toffler) بوده است. هدف از نگارش این مقاله ارائه پاسخ به این سؤال است که فرایند تحول ماهیت قدرت در گذار از دوران مدرن به پسامدرن چگونه تبیین می‌شود؟ طبق یافته‌های این پژوهش، این فرایند انتقال از قدرت سخت به قدرت نرم، از طریق ابتدای قدرت جدید بر اصل دانایی است. با این حال، نمی‌توان با قاطعیت از این انتقال به عنوان نوید پایان توتالیتاریانیزم و حصول مدینه فاضله نام برد. کلید واژه‌ها: انقلاب صنعتی، پست مدرنیسم، عصر فراصنعتی، موج سوم، قدرت، قدرت نرم #

۱. عضو هیئت علمی گروه حقوق دانشگاه پیام نور

۲. عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور

پدیده قدرت از دیرباز توسط اندیشمندان مختلف و با چشم‌اندازهای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. به‌طور کلی، نظریه‌های مربوط به قدرت را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروهی به تحول در ماهیت قدرت معتقدند و گروه دیگر به تحول در "ابزار قدرت". برای مثال، مدلسکی (مدلسکی و تامپسون، ۱۹۹۶) معتقد است که تحول اساسی در ماهیت قدرت ایجاد شده است، به نحوی که عامل تأثیرگذاری آن از ابتدا به انتها منتقل شده و در نتیجه، به جای تأکید بر ابزارهای عینی به هدایت به سوی هدف نهایی توجه می‌شود. گروه دوم کسانی هستند که بر این تحول غایت‌ها از لحاظ معرفت‌شناختی توجهی ندارند، بلکه صرفاً به تحول در ابزار قدرت پرداخته‌اند. مثلاً هلندر و ژولین اظهار می‌دارند که تحول در ابزار قدرت از نفوذ اعتقادی آغاز و پس از گذر اجبار و پاداش به تخصص و نهایتاً به حقانیت می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۷۵: ۱۱۵). علاوه بر این مباحث نظری، در عرصه عمل نیز شاهد تحولی بنیادی در پدیده قدرت هستیم. در صحنه داخلی و با گسترش امواج دموکراسی، به‌طور فزاینده‌ای شاهد ناکارآمد شدن ابزار سرکوب از سوی دولت‌ها، و مسئولیت‌پذیری آن‌ها در حوزه‌های اقتصادی - تکنولوژیکی هستیم. در صحنه خارجی، تکرر تحریم‌های بین‌المللی و کمک و وام خارجی در پیشبرد سیاست خارجی کشورها نقش اساسی داشته است (عاملی، ۱۳۸۹: ۱۵، افتخاری، ۱۳۸۷: ۴۹)، (Parma & Cox, 2010: 83).

علاوه بر آن، انقلاب اطلاعات موجب تغییر در منابع و ابزار قدرت شده است. به‌طوری که، چه در صحنه داخلی و چه در صحنه بین‌المللی، کشورهایی که از تکنولوژی اطلاعاتی پیشرفته‌تری برخوردارند، از قدرت بالاتری نیز برخوردار خواهند بود (عاملی، ۱۳۸۹: ۲۳)، (Ibid: 90).

نوع بشر تا کنون دو موج عظیم تحول را پشت سر گذارده که هر یک در مقیاس وسیع موجب محو تمدن‌های پیشین شده و شیوه‌های جدیدی از زندگی را جایگزین آن کرده است. به دنبال این تحولات، ماهیت قدرت نیز در دوران ماقبل مدرن تحول (انقلاب کشاورزی) هزاران سال طول کشید، در حالی که موج مدرن انقلاب صنعتی

(industrial revolution) سی صد سال به طول انجامید. امروز، تاریخ از این نیز پُر شتاب‌تر می‌رود. دوران پسامدرن، یا انقلاب فراصنعتی (post-industrial)، عصر ناپایداری و عدم قطعیت‌ها است. قدرت پراکنده می‌شود، تولید، انبوه‌زدایی می‌شود. فرهنگ‌ها ناپایدار می‌شوند و فردیت تقویت می‌شود (Nye, 2008: 56). اقلیت‌ها به قدرت می‌رسند، و هدف از نگارش این مقاله آزمون این فرضیه است که: ماهیت قدرت در دوره پسامدرن از نظامی و اقتصادی به دانش فنی و اطلاعات دموکراتیزه شده تغییر یافته است. فرضیه مکمل این است که: پیشرفت ارتباطات و اطلاعات موجب شیوع خودآگاهی‌های فرهنگی در قالب هویت‌های متمایز شده و موجب تسریع تحول فوق خواهد شد. بنابراین، سؤال پژوهش حاضر چنین خواهد بود: فرایند تحول ماهیت قدرت از دوران مدرن به پسامدرن چگونه تبیین می‌شود؟ و سؤال مکمل این است که: قدرت نرم از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

تبیین نظری

۱. مفهوم قدرت و مؤلفه‌های آن

راجع به قدرت و مفهوم آن نظریات متفاوتی بیان شده است. برخی آن را به توانایی یک بازیگر در وادار کردن یا بازداشتن بازیگر دیگر هم در جنبه‌های مثبت و هم در جنبه‌های منفی تعریف می‌کنند و در این حالت قدرت به معنای توانایی بازیگری می‌تواند بر اساس سه منبع باشد: ۱. عینیت‌های مبتنی بر حقیقت‌های بیرونی که قدرت سخت است؛ ۲. قدرت مبتنی بر ذهنیت که نوعی اعتبار به وجود می‌آورد و اقدام کردن بر اساس نوعی از اعتبارها، اعتقادات و باورها که قدرت نرم گفته می‌شود؛ ۳. قدرت مجاز که مبتنی بر ساختن عینیت حقیقی برای یک چیز غیر حقیقی است. (افشخاری، ۱۳۸۵: ۹). «قدرت در عریان‌ترین شکل خود عبارت است از استفاده از خشونت، ثروت و دانایی برای واداشتن مردم به انجام امری خاص». (تافلر، ۱۳۷۵: ۲۷). این تعریف دارای نکاتی است که در ذیل بدان اشاره می‌شود:

نخست، بین ابزار، فرایند و هدف قدرت تفاوت وجود دارد؛

دوم، ابزار قدرت سه نوع است: زور، ثروت و دانایی؛ سوم، ممکن است بنا به شرایط زمانی و مکانی، از یکی از این سه منبع یا ابزار و یا ترکیبی از دو نوع و یا سه نوع استفاده شود؛ چهارم، خشونت، ثروت و دانایی هم تشکیل دهنده ماهیت قدرت هستند و هم در نقش منبع و ابزار قدرت به کار می‌روند؛

پنجم، رابطه قدرت دو جانبه است. عده‌ای آن را اعمال می‌کنند و عده‌ای دیگر تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و یا اینکه آن را اجرا می‌کنند؛

ششم، قدرت هدفمند است. یعنی اینکه در راستای تحقق هدف خاصی اعمال می‌شود. البته هدف از ارائه چنین تعریفی ارائه راهبردهای علمی به منظور شناخت هر چه بیشتر پدیده قدرت و استفاده از آن به بهترین نحو و به منظور تغییر و دگرگونی سریع جهان و در جهت خواسته‌ها و اهداف انسان در عصر کنونی است. همچنین، همان‌طور که بعداً خواهیم دید، هدف از ارائه تعریف برجسته کردن دانایی به عنوان یکی از مهم‌ترین پایه‌های قدرت در عصر حاضر است.

۲. کیفیت قدرت

منظور از کیفیت قدرت آن است که از میان انواع قدرت — خشونت، ثروت، علم — کدام یک مطلوب‌تر است؟ بیشتر فرضیه‌های مرسوم درباره قدرت حداقل در فرهنگ غربی این معنا را در بر دارند که قدرت یک مسئله کمی است. این ادعا با توجه به تعریف راسل از قدرت تا حدی قابل قبول است: برتراند راسل (Bertrand Russell) قدرت را ایجاد اثرات مورد نظر تعریف می‌کند. در نزد وی، قدرت مفهومی کمی فرض می‌شود. از این منظر "الف" قدرت افزونتری از "ب" دارد، چنانچه بتواند اثرات مورد نظر بیشتری از آنچه «ب» کسب کرده حاصل نماید (تاجیک، ۱۳۷۷: ۹۲). این رهیافت مهم‌ترین عامل را نادیده می‌گیرد و آن "کیفیت قدرت" (quality of power) است. قدرت به درجات مختلف وجود دارد و برخی از قدرت‌ها به‌طور قطع از اکتان پایینی برخوردارند. بنابراین، نهادها، مؤسسات، گروه‌ها، احزاب، اتحادیه‌ها، انجمن‌های مختلف و کشورهای قادر به کسب برتری استراتژیک خواهند بود که کیفیت قدرت را درک

کرده باشند. در مرحله بعد، نظریه پردازان پست مدرن به ارزیابی کیفیت هر یک از سه نوع قدرت یاد شده می پردازند. ضعف اساسی زور بی رحمانه و خشونت، انعطاف ناپذیری محض آن است. به تعبیر تافلر خشونت بدترین نوع قدرت را به وجود می آورد. این نوع قدرت از این نظر که طرف مقابل را تا چه حد به تمکین وادارد از کارایی و کیفیت پایین تری نسبت به دو نوع قدرت دیگر برخوردار است، چرا که بر تهدید و تنبیه صرف مبتنی است. (افتخاری، ۱۳۸۷) و (Nye, 2004: 36; Gray, 2011: 65).

در مورد ثروت، می توان گفت که ابزار بهتری برای قدرت است و انعطاف پذیری بیشتری دارد. در این روش به جای تهدید و تنبیه صرف می توان پاداش هایی داد که با ظرافت تعیین شده است، اعم از پرداخت های جنسی و یا نقدی. از ثروت می توان به شیوه ای مثبت یا منفی استفاده نمود. ثروت از نظر کارایی و تأثیر، قدرتی از نوع متوسط به دست می دهد. سپس، در ارزیابی نوع سوم قدرت یعنی دانایی باید گفت نظریه پردازان کاربرد آن را بهترین نوع قدرت معرفی می کنند. با این قدرت نه تنها می توان راه خود را در پیش گرفت، بلکه می توان دیگران را واداشت آنچه ما می خواهیم را انجام دهند، هر چند که خلاف میل شان باشد. کیفیت بالای قدرت معانی به مراتب بیشتری دارد و به معنای کارایی است، یعنی بهره گیری از کمترین منابع قدرت برای دستیابی به هدف. انعطاف پذیری قدرت دانش و اطلاعات از دیدگاه تافلر تا حدی است که طرف مقابل در انجام برنامه ما متقاعد شود که این فکر از خود او بوده و نه از ما. این قدرت به سادگی از بین نمی رود یعنی از دوام و ثبات بیشتری برخوردار است. بنابراین، به عقیده وی از میان سه منبع کلیشه ای نظارت اجتماعی، این دانایی است که انعطاف پذیری بیشتری داشته و چیزی را تولید می کند که به قول تافلر، افسران ارتش پنتاگون دوست دارند آن را بلندترین صدای طبل تو خالی بنامند. از دانایی می توان برای تنبیه و پاداش و ترغیب و حتی دگرگون سازی استفاده کرد، می توان دشمن را به دوست تبدیل کرد و از همه مهم تر آنکه با استفاده از دانایی صحیح می توان موقعیت های مختلف را تحت کنترل خود درآورد. دانش منجر به چند برابر شدن زور و ثروت می شود و کارایی را بیشتر می کند. دانش، خشونت و ثروت و روابط میان آنها و قدرت را تعریف می کند. لیکن دانش را

معادل قدرت قرار داد اما به کیفیت آن و رابطه آن با منابع قدرت اشاره‌ای نکرد. بنابراین در درجه اول، روابط میان سه ابزار قدرت است که قدرت را تعریف می‌کند و در درجه دوم، اهمیت کیفیت قدرت و معرفی دانایی به عنوان منعطف‌ترین، قوی‌ترین و کم هزینه‌ترین نوع قدرت و روابط مهمی که با دیگر منابع قدرت اجتماعی دارد می‌باشد (تافلر، ۱۳۷۵: ۲۰۱؛ کلی، ۱۳۸۵: ۲۲؛ - وینسنت، ۱۳۸۹: ۱۰۲) و (Nye, 2008: 27).

نظریه‌های قدرت

نظریه‌های مربوط به قدرت بر مبنای دو معیار قابل بررسی است: "ترتیب تاریخی و نوع نگرش آن‌ها به پدیده قدرت". به این ترتیب سه گروه از نظریه‌پردازان قابل شناسایی هستند که در ذیل به آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱. نظریه‌پردازان ماقبل مدرن (کلاسیک)

دوره کلاسیک از نظر تاریخی اندیشه‌های یونان باستان از سوفسطاییان گرفته تا سقراط و افلاطون، و اندیشه‌های مسیحیت از قبیل سیسرو، آگوستین و اکویناس را شامل می‌شود. این دوره تا پایان قرون وسطی و ظهور رنسانس و عصر روشنگری که آغاز دوران مدرن است به پایان می‌رسد. از لحاظ فکر سیاسی، می‌توان گفت آنچه در این نظریات مشهود است دیدگاه متفاوتی است که نسبت به همه امور از جمله قدرت است. قدرت نیز از جمله اموری است که به خدایان مرتبط است. قدرت دارای مرکزی به نام حاکمیت است و این حاکمیت ناشی از اراده پروردگار است که به حاکم تفویض شده. محدوده قدرت در دیدگاه کلاسیک مشخص است. چهره قدرت آشکار و عربان است. نیروی نظامی مهم‌ترین منبع قدرت به شمار می‌رود. اندیشمندان کلاسیک به نوبه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱.۱. آرمان‌گرایان

گروهی که به الهه‌ها و فضایل قدرت می‌پردازند. ایشان قدرت را سرچشمه خیر و سعادت بشر می‌دانند و یک دید آرمانی نسبت به قدرت دارند. در این دسته می‌توان از افلاطون، سیسرو و آگوستین قدیس نام برد. افلاطون با طرح کردن دنیای مُثُل و ترسیم

مدینه فاضله بر این باور است که نظام قدرت زمینی برای این که دچار فساد نشود باید از نظام قدرت در عالم مُثُل تبعیت کند و برای تحقیق این امر، افلاطون فیلسوفان را در رأس قدرت قرار می‌دهد. ولی چه تضمینی است که به جای یک فیلسوف فرزانه جباری زیرک قدرت را فراچنگ نیاورد؟ آیا حتی یک فیلسوف واقعی وقتی به قدرت برسد وسوسه و اغوای نمی‌شود که خود کامگی پیشه کند؟ همین مسائل موجب شد تا افلاطون در اواخر عمر از آرمان‌گرایی به واقع‌گرایی گروید (بلوم، ۱۳۷۳: ۱۱۷؛ پوشه، ۱۳۸۵: ۸۲).

۱.۲. واقع‌گرایان

گروهی که قدرت را سرچشمه پلیدی و سلطه می‌دانند و معیارهای اخلاقی را از قدرت حذف می‌کنند. سوفیست‌هایی چون پروتاگوراس و کالیکلیس و سپس ارسطو در این دسته می‌گنجند. کالیکلیس معتقد است که قانون دستاورد قدرتمندان برای سلطه بر ضعف است و می‌توان گفت بنابر نظر او، نفس قدرت سلطه است. ارسطو بر خلاف افلاطون سیاست را از آسمان به زمین منتقل می‌کند. به این معنا که در اندیشه او قدرت جنبه محسوس و مادی پیدا می‌کند. از نظر او تحلیل جباریت با توصیف رفتارهای معمولی جباران در راه حفظ قدرت آغاز می‌شود (عالم، ۱۳۸۸: ۵۵). بنابراین، در اندیشه ارسطو اثری از بینش آرمان‌گرایی افلاطون در رابطه با به قدرت رسیدن فیلسوف - شاه نیست (پوشه، ۱۳۸۵: ۷۰).

۲. نظریه پردازان مدرن

نگرش مدرن در باب قدرت با ماکیاولی و سپس هابز آغاز می‌شود. این گروه از اندیشمندان به پیروی از سنت هابز اعتقاد دارند که ماهیت قدرت سلطه است. سنت هابزی قدرت را صرفاً استعداد تعمیم‌یافته برای رسیدن به اهدافی مستقل از ابزار یا مقام آمریت، به منظور تحمیل الزامات و خواسته‌های فردی می‌داند. آنچه در دوران مدرن بر تفکر سیاسی غالب است، توجیه اقتدار سیاسی است. هابز با انسان‌شناسی آغاز می‌کند و به ضرورت استقرار دولت قدرتمند می‌رسد. هگل با وجودشناسی (ontology) آغاز می‌کند و به مطلوبیت دولت قدرتمند می‌رسد. در بین اندیشمندان مدرن گروهی از منظر فلسفی به مقوله قدرت پرداختند و گروهی دیگر از منظر علمی که هر یک نیز با

توجه به اینکه ماهیت و هدف قدرت را چگونه تبیین کرده‌اند به دو دسته واقع‌گرا و آرمان‌گرا تقسیم می‌شوند (پوشه، ۱۳۸۵: ۷۵).

۲.۱. واقع‌گرایان

این گروه به قدرت به عنوان یک ضرورت می‌نگرند. قدرت ضرورتی است برای کسب و حفظ سلطه بر دیگران. از دیدگاه واقع‌گرایی هدف از اعمال قدرت، نفس قدرت است. قدرت به منظور کسب و حفظ قدرت و در جهت تحقق امیال مادی و شخصی اعمال می‌گردد (رضوی، ۱۳۷۲: ۱۴۱). این نگرش با ماکیاولی آغاز می‌شود و با بدن و هابز به کمال می‌رسد. (پوشه، ۱۳۸۵: ۹۳).

۲.۲. آرمان‌گرایان

در حالی که واقع‌گرایان مقوله قدرت را از جنبه ضرورت مورد بحث قرار می‌دهند، آرمان‌گرایان به مقوله قدرت به عنوان یک فضیلت می‌نگرند. سیسرو معتقد است که قدرت سیاسی دولت از قدرت دسته جمعی مردم ناشی می‌شود و دستگاه قدرت مادامی مشروعیت دارد که منافع و اهداف اخلاقی افراد تأمین شود و مردم در امور جمهوری شریک و صاحب حکومت عدل باشند. کانت برای قدرت خصلت جمعی قائل است. او معتقد است که انسان خصلتی غیر اجتماعی دارد که محرک وی در سوق دادن همه چیز به سوی خود خویشتن است (لوکس، ۱۳۷۰: ۳۴؛ پوشه، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

۲.۳. نظریه‌پردازان پست مدرن

از دهه ۱۹۶۰ به بعد پست مدرنیسم میدان‌دار عرصه تفکر شده است. در واقع، پست مدرنیسم با اندیشه‌های نیچه آغاز می‌شود و متفکران پست‌مدرنی چون فوکو (Foucault)، لیوتار (Lyotard)، دریدا (Derrida)، بودریار (Baudrillard)، هایدگر (Heidegger)، ژاک کان (Jack Kahn) و ژرژ باتای (Georges Bataille) از او الهام گرفته‌اند (پوشه، ۱۳۸۵: ۱۲۰). وجه مشترک اندیشه همه نظریه‌پردازان پست‌مدرن نقادی مدرنیته است. آن‌ها مدرنیته را از دیدگاه‌های مختلف به نقد کشیده‌اند. نقد قدرت از مباحث محوری پستمدرنیسم است (منوچهری، ۱۳۷۶: ۳۶). در نظریات کلاسیک و مدرن قدرت عمدتاً خصلت سیاسی دارد و دارای مرکزی به نام حاکمیت است. بنا به مقتضای مبانی متافیزیکی فلسفی در شکل کلاسیک و سکولار مدرن، قدرت یا معنوی است و یا مادی.

در دیدگاه متافیزیکی قدرت معنوی عین حقیقت است بدین معنا که در معنویت متجلی می‌شود و در مدرنیته حقیقت اصالت خود را از قدرت می‌گیرد و قدرت با حقیقت تعارض ندارد. در بحث‌های پست‌مدرن قدرت پراکنده است و دارای مرکزیتی نیست. قدرت شیء نیست بلکه رابطه است. جایگاه اصلی قدرت در روابط اجتماعی است. دوماً، قدرت با حقیقت معارض نیست، قدرت حق است و حق شکلی از قدرت محسوب می‌شود. قدرت و علم واحد هستند. حقیقت محصول قدرت است و علم توسط قدرت بر انسان‌ها اعمال سلطه می‌کند. نیچه انسان را ذاتاً قدرت‌طلب و قدرت‌طلبی را جزو خصایص اصلی انسان می‌داند. هایدگر بودن در این جهان را قدرت‌طلبی می‌داند. فوکو رابطه قدرت و دانش را بیان می‌کند و قدرت را خصیصه غالب بر زندگی عصر خرد باوری می‌شناسد و روابط قدرت را بر تمام عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی حاکم می‌داند. و لیونار به بررسی قدرت در جامعه فرا صنعتی و عصر دانش و اطلاعات می‌پردازد و عصر فرا صنعتی را اوج حاکمیت قدرت بر انسان‌ها می‌شمارد (احمدی، ۱۳۸۳: ۴۶؛ پوشه، ۱۳۸۵: ۱۴۲) و (Gray, 2011: 53).

دوران پسامدرن

اصولاً دوران پسامدرن چیست؟ و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ در این رابطه اندیشمندان متعددی اظهار نظر کرده‌اند. این اندیشمندان از زوایای مختلفی تمدن فراصنعتی را مورد بررسی قرار داده‌اند و موضوعاتی از قبیل علم، تکنولوژی، سیاست، اقتصاد، جامعه، خانواده، مذهب، فرهنگ و قدرت مد نظر آن‌ها بوده است. در رابطه با موضوع قدرت، بر خلاف دوران مدرن که در آن نهاد دولت مظهر عالی‌ترین قدرت بود، در این دوران تمدن‌ها مظهر قدرت می‌شوند و ادعای جامعه‌شناسان این است که در آستانه ورود به تمدن جدیدی قرار گرفته‌ایم که در آن مذهب، قدرت، سیاست اقتصادی، جنگ، معرفت‌شناسی و غیره، همه و همه دست‌خوش تحول و دگرگونی شده‌اند و همین امر، توجه تئورسین‌های فراصنعتی را به خود جلب کرد و موجب ارائه تئوری‌های مختلفی از سوی آن‌ها شد که در بعضی موارد به پیشگویی و آینده‌نگری بیشتر شباهت دارد تا بررسی علمی (Nye, 2004: 85).

به عنوان مثال، اندیشمندی مانند فرانسیس فوکویاما بر این عقیده است که ما در پایان تاریخ قرار گرفته‌ایم و لیبرال دموکراسی سرنوشت محتوم تمام جوامع است. فوکویاما با یک سلسله استدلال‌های تئوریک کوشیده است ثابت کند که جامعه بشری در قرن آینده رو به سوی لیبرال دموکراسی به پیش خواهد رفت تا در سایه چنین نظامی به اساسی‌ترین نیازهای انسانی دست یابد. از نظر او لیبرال دموکراسی نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشر و آخرین شکل حکومت بشری خواهد بود و ما اکنون در آستانه نزدیک شدن به این تحول و یا در مرحله پایان تاریخ قرار گرفته‌ایم (غنی‌نژاد، ۱۳۷۱: ۶۲). محقق دیگر، ساموئل هانتینگتون (۱۹۹۶)، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاروارد، در مقاله معروف خود تحت عنوان "برخورد تمدن‌ها" با اشاره به احتمال نزدیکی و یا اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی و برخورد آن‌ها با تمدن غرب، مسائلی را عنوان کرده که جنبه هشداردهنده به جهان غرب دارد. بنابراین، از نظر هانتینگتون جنگ قدرت میان کشورها به دلیل برخورد اقتصادی و ایدئولوژیک نیست. در عوض، تمدن‌ها به عنوان مراکز اصلی قدرت در عصر پسامدرن با یکدیگر درگیر خواهند شد.

تحول ماهیت قدرت در دوره پسامدرن (قدرت نرم)

شناخت ماهیت قدرت به ویژه قدرت نرم و استعاره مولد آن به عنوان عامل ایجادکننده قدرت حقیقی در عصر حاضر، مهم‌ترین رسالت اندیشمندان این دوره را تشکیل می‌دهد (اصغر افتخاری، ۱۳۸۷).

اگر در اعصار گذشته زور و قدرت ماهیت قدرت را تشکیل می‌دادند، اکنون ماهیت قدرت بر محور دانایی می‌چرخد. عمیق‌ترین جابه‌جایی قدرت در طول تاریخ جابه‌جایی از زور و خشونت به دانایی است. هیچ‌کس، حتی بیکن (Bacon) و ماکیاولی (Machiavelli) این جابه‌جایی را که اکنون در حال وقوع است پیش‌بینی نکرده بودند (تافلر، ۱۳۷۵: ۱۱) و (Gray, 2011: 35). در این نظم نوین آنچه در سیاست اهمیت می‌یابد، کنترل‌های افقی است و نه کنترل‌های از بالا به پایین که لازمه آن بالا رفتن سطح دانش و اطلاعات عمومی است. البته استفاده از زور و خشونت همچنان در حوزه ابزار قدرت باقی می‌ماند. اما تردیدی نیست که دانایی روزبه‌روز اهمیت بیشتری خواهد یافت (Nye, 2004: 33).

به‌طور کلی مهم‌ترین تغییر قدرت در دوره پسامدرن تحول در منبع و ابزار آن است. قدرت به دانایی وابسته می‌شود. بنابراین مهم‌ترین ویژگی قدرت، ابتدای آن بر دانایی است. در واقع یکی از مهم‌ترین علل شکست سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی در راستای عدم درک قدرت اطلاعات توسط مقامات این کشور قابل ارزیابی است. فرمولی که مارکس برای انقلاب تجویز کرده بود در واقع بیان‌کننده بحران جهان سوسیالیست است. به نظر مارکس، لحظه انقلاب وقتی فرا می‌رسد که روابط تولید مانع توسعه ابزار تولید شود (Ibid: 71). همان‌گونه که روابط اجتماعی فئودالی روزگاری مانع توسعه صنعتی شد، امروز نیز روابط اجتماعی سوسیالیستی مانع بهره‌گیری از نظام تولید ثروت متکی بر رایانه و نظام ارتباطات گشته است (تافلر، ۱۳۷۵: ۹۴).

ویژگی‌های قدرت نرم در دوران پسامدرن

۱. پراکندگی قدرت

این ویژگی نتیجه طبیعی قدرت مبتنی بر دانایی است، دانایی قدرت را دموکراتیزه می‌کند. بنابراین این پدیده با توزیع مجدد قدرت نیز در ارتباط است. قدرت به تدریج از انحصار دولت و نهادهای رسمی خارج شده و در اختیار شرکت‌های ملی و فراملی قرار می‌گیرد. در این زمینه، می‌توان به کشور آمریکا اشاره کرد که در آن قدرت سیاسی به‌طور روز افزونی از ساختارهای رسمی سیاسی یعنی کنگره و کاخ سفید و احزاب به دست مردم عادی و رسانه‌ها افتاده است که به طریق الکترونیکی به یکدیگر مرتبط‌اند. پراکندگی یا عدم تمرکز قدرت مورد توجه اندیشمندان پست‌مدرنی چون میشل فوکو نیز قرار دارد. فوکو نیز همانند تافلر از ذره گونه شدن قدرت در عصر پسا مدرن سخن می‌گوید، بدین معنا که مرکزیت قدرت از میان می‌رود و قدرت جنبه فردی پیدا می‌کند. بنابراین، در حالی که دوران صنعتی یا موج دوم عصر تمرکزهای عظیم قدرت بود، و این تمرکز، بنا به گفته تافلر، بازتاب تکنولوژی انبوه دوره مدرن به شمار می‌رفت، "تکنولوژی‌های دور کوتاه" پست‌مدرن منجر به تمرکززدایی از قدرت و پراکندگی آن می‌شوند (تافلر، ۱۳۷۵: ۳۷۸). در کشورهای برخوردار از تکنولوژی موج سوم، نظیر

ژاپن و ایالات متحده، شاهد فشارهایی برای عدم تمرکز قدرت سیاسی هستیم. اما، گرایش و تلاش برخی کشورها به منظور پیوستن به سازمان‌های فوق ملی نظیر اتحادیه اروپا را چگونه توجیه می‌پذیرد؟ می‌توان گفت، گرایش ملت‌ها به پیوستن به سازمان‌های فراملی (supra-national) و تمرکز قدرت در سطح جهانی، به منظور تمرکززدایی از قدرت در دوره پست مدرن، نقشی است که تکنولوژی‌های موج سوم در ایجاد تنوع و تکثر در سطح جامعه ایفا می‌کنند (تافلر، ۱۳۷۵: ۳۷۹). نواحی و محل‌ها برای خود هویتی فرهنگی و تکنولوژیکی و سیاسی پیدا خواهند کرد و برای حکومت‌ها اداره این نواحی دشوار خواهد بود. بنابر این امر، پراکندگی قدرت در سطح جامعه را شاهد خواهیم بود. می‌توان به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اشاره کرد که نشان‌دهنده از بین رفتن قدرت فوق‌العاده متمرکز و پدید آمدن جمهوری‌های کوچک و در نتیجه، پراکندگی قدرت می‌باشد. در حقیقت، شورش‌های نژادی و انفجارهای قوم‌پرستانه، مبین تمرکززدایی از قدرت هستند (Nye, 2011: 202).

۲. افزایش پیچیدگی و انتزاع در قدرت

قدرت با کاربرد تکنولوژی پیشرفته و عالی عصر پست مدرن دچار پیچیدگی می‌شود: تکنولوژی‌هایی نظیر ماهواره‌ها، نوارهای ویدئو، پخش محدود (narrow casting)، شناسایی سلیقه‌های خاص (niche identification)، رأی‌گیری گروه‌های خوشه‌ای پیام‌گیر (cluster targetting)، شبکه‌های فوق هوشمند و شبیه‌سازی و مدل‌سازی ریاضی در کشورهای پیشرفته، بخش مسلم محیط سیاسی را تشکیل می‌دهند. این تکنولوژی‌ها شیوه‌های تازه‌ای از دست‌کاری در اطلاعات کامپیوتری را به همراه می‌آورند که همه تاکتیک‌های اطلاعاتی مرسوم سیاسی و اداری را خام و ابلهانه جلوه خواهد داد. بنابراین، همگام با تغییر در کل نظام قدرت، که جابه‌جایی به نظام نوین تولید ثروت در آن محوریت دارد، سطح ابزارهای دست‌کاری که توسط سیاست‌مداران نظام اداری دولتی برای حفظ قدرت به کار می‌رود نیز ارتقا می‌یابد. تافلر این موضوع را تحت عنوان "فرا تاکتیک‌ها" (تافلر، ۱۳۷۵: ۴۴۲) مطرح می‌کند. فراتاکتیسین از این اصل به خوبی آگاه است که «آنچه می‌سنجی همان چیزی است که فراچنگ می‌آوری» (تافلر، ۱۳۷۵: ۱۲۰).

آن‌ها با استفاده از ابزار رایانه که ردیابی متغیرهای بیشتر به علاوه جهش عظیم در ظرفیت داده‌پردازی به‌وسیله آن‌ها امکان‌پذیر شده، برای حفظ منافع تجاری و سیاسی خود کوشش می‌کنند و با یکدیگر در تعارض‌اند و این تعارض‌ها زیر پوششی از اصطلاحات بسیار فنی قرار گرفته است و اغلب به شدت سیاسی و پیچیده است. همچنین رایانه مسائل پیش روی سیاستمداران را از سبک‌باری اطلاعاتی به گران‌باری اطلاعاتی تغییر داده‌اند (تافلر، ۱۳۷۵: ۷۴).

این گران‌باری به این معناست که تفسیر اطلاعات مهم‌تر از جمع‌آوری ساده آن‌هاست. داده‌ها فراوان‌اند. درک و فهم آن‌ها نادر است. اما جابه‌جایی از جمع‌آوری به تفسیر داده‌ها، به معنای پردازش بیشتر در سطوح عالی‌تر سلسله مراتب کار فکری است. این امر، روابط قدرت را در میان خود کارشناسان تغییر می‌دهد و میدان بازی تاکتیسین اطلاعاتی را به فراسطحی (meta-level) به مراتب بالاتر انتقال می‌دهد. تافلر نمونه کامل این امر را آخرین نظام‌های مشاهده ماهواره‌ای می‌داند که از آن‌ها برای ردیابی موافقتنامه‌های کنترل تسلیحات آمریکا - شوروی استفاده شد (تافلر، ۱۳۷۵: ۴۴۳؛ نای، ۲۰۰۴: ۲۱۵).

بنابراین، می‌توان گفت انتزاع قدرت در نتیجه اتکای روزافزون تصمیمات سیاسی بر تکنولوژی‌های هوشمند و دیگر ابزارهای مهندسی دانش است. از آنجا که موضوع سیاست قدرت است و نه حقیقت، باید گفت که قدرت عرصه منازعه است. تصمیمات بر یافته‌های عینی و یا حقیقت استوار نیست بلکه مبتنی بر تعارض نیروهایی است که هر کدام در پی منافع متصور خویش است. رایانه با نفوذ در حیات سیاسی جامعه موجب می‌شود که تصمیمات بر مبنای انبوهی از واقعیت‌ها و ایده‌ها و تصاویر ذهنی و پیشنهادها پیچیده و ناقص و با روابط متقاطع و مبهم و نیرنگ‌های ساده اتخاذ شوند. بنابراین، تصمیمات نامرئی، پیچیده و مبهم می‌شوند و همین امر پیچیدگی و انتزاع قدرت را به همراه می‌آورد (تافلر، ۱۳۷۵: ۴۴۰) و (Nye, 2004: 135).

۳. موزاييك قدرت

موزاييك قدرت به معنای از بين رفتن سلسله مراتب قدرت، چه در سياست و چه در اقتصاد، می‌باشد. گفتيم که در دوران مدرن تمرکز قدرت موجب پديد آمدن سلسله مراتب قدرت و نظام عريض و طويل ديوانسالاری شد. اما با پيشرفت سيستم‌های اطلاعاتی در دوران پسامدرن و ظهور تکنولوژی‌های خردورز، در حوزه سياست شاهد از ميان رفتن تمرکز قدرت و زوال ديوانسالاری خواهيم بود. قدرت از سران قدرتمند قديمی انتقال يافته و سيستمی به مراتب سيال‌تر و گيج‌کننده‌تر و مراکز قدرتی که دائماً در حال جابه‌جایی است به وجود آورده است. در اقتصاد نيز به موازات شيوه‌های جديد سازماندهی دانش و اطلاعات، رفته‌رفته شکل آینده فعاليت اقتصادی نمايان می‌شود. به جای سلسله مراتب تمرکز قدرت، ما به سمت شکل موزاييکی قدرت در حال حرکت هستيم. تافلر در اين زمينه اظهار می‌دارد: «ساختار نوين قدرت که از درون نقش انفجار آميز دانایی برخاسته است در حال پيدایی است: موزاييك قدرت» (تافلر، ۱۳۷۵: ۳۳۸). اين موزاييك قدرت در همه عرصه‌های زندگی انسان در حال شکل‌گیری است. او می‌گويد: «هنوز زود است که هر يك از ما موزاييك‌های قدرتی را که اکنون به سرعت در حال شکل‌گرفتن هستند درک كنيم. اما يك چيز قطعی است: اين نظريه که تعداد انگشت‌شماری از کمپانی‌های غول‌آسا اقتصاد فردا را تحت سلطه خود خواهند داشت کاریکاتوری است خنده‌دار از واقعیت» (همان: ۳۵۶)

۴. تنوع قدرت

بر اثر انقلاب اطلاعات، قدرت يکپارچگی و وحدت خود را از دست می‌دهد. به اين معنا که طيف قدرت ممکن است منافع ناهمگون با گرايش‌های فکری مختلف را در بر گيرد که ناشی از انبوه‌زدایی است که در اثر تکنولوژی‌های پسامدرن پديد می‌آيد. همچنين تنوع و چندگونگی به وجود آمده در عرصه اجتماع نياز به شيوه‌های جديد مدیریت، چه در سياست و چه در اقتصاد و فرهنگ، را می‌طلبد که اين برای مدیریت ديوانسالار عصر مدرن بيگانه است (همان: ۶۸).

تکنسین‌های قدرت نرم (soft power-technicians)

بحث مرتبط دیگری که در کنار قدرت در دوره پسامدرن مطرح می‌شود، تکنسین‌های قدرت است و هدف از آن نشان دادن دگرگونی در چهره قدرت می‌باشد. قدرت از صورت عریان و آشکار تبدیل به قدرتی نامرئی و پنهان می‌شود. اینک، دیگر از قدرتمندان مشهور و شناخته‌شده دوران ماقبل مدرن، از قبیل کاهنان، خدایان و پادشاهان خبری نیست و این عده جای خود را به "آنان" گمنام می‌دهند. این "آنان" چه کسانی هستند؟ مارکس در اواسط قرن نوزدهم معتقد بود که مالکان ابزار تولید، دارندگان قدرت هستند و انگلس دولت را کمیته اجرایی "بورژوازی" می‌خواند. آنان چنین استدلال می‌کردند که به دلیل این که در روابط کارگر و کارفرما وابستگی متقابل وجود دارد، سرانجام پرولتاریا (proletariat) قادر خواهد بود که زمام امور تولید را به دست گیرد؛ «در واقع نظر مارکس و انگلس پنداری باطل است و آنچه در واقعیت اتفاق افتاد این بود که نه مالکین و نه کارگران هیچ یک به قدرت دست نیافتند» (همان، ۱۳۸۶: ۸۶). بلکه این انسجام‌دهندگان بودند که چه در کشورهای سرمایه‌داری و چه در کشورهای سوسیالیستی به قدرت رسیدند. در واقع، این مالکیت ابزار تولید نبود که منشأ قدرت محسوب می‌شد. با پیچیده‌تر شدن روند تولید و تخصصی‌شدن تقسیم کار، نظام اقتصادی شاهد افزایش غیر قابل باور عده مدیران اجرایی و کارشناسی شد که بین کارفرما و کارگزارانش حایل شدند. تصمیمات مالکین به وسیله متخصصین که برای هماهنگ کردن نظام استخدام شده بودند شکل می‌گرفت و در نهایت کنترل می‌شد. بدین ترتیب بود که گروه سرآمدان اجرایی جدید قدرت‌شان نه از مالکیت بلکه از فراگرد انسجام‌دهی سرچشمه می‌گرفت. سهامداران اجباراً و هر چه بیشتر به مدیران متکی شدند که نه تنها جهت اداره امور روزانه شرکت، بلکه برای تدوین اهداف و خط‌مشی‌های درازمدت به استخدام درآمده بودند. قدرت مدیران توسط اندیشمندان دیگری چون برنهام (۱۹۴۱) (Bernham) و دارندورف (Dahrendorf) نیز به طرز دیگری مطرح شده است. مثلاً برنهام در کتابی تحت عنوان *انقلاب مدیران* چنین استدلال می‌کند: اگر ما به سیر تحولات تاریخی نگاه کنیم، یک شکاف فزاینده بین مدیران

و سهامداران می‌بینیم که سرانجام به سلطه تکنوکرات‌ها و متخصصین جدید می‌انجامد. برنامه این تحول را یک تحول انقلابی می‌داند و از آن تحت عنوان انقلابی خاموش یاد می‌کند (بشیریه، ۱۳۵۷: ۳۵). همچنین دارندورف معتقد است که در جوامع صنعتی بخش خدمات یا بخش سوم در مقابل بخش کار و سرمایه گسترش یافته است. هر چه جامعه پیچیده‌تر می‌شود، نه تنها در حوزه کار و تملک پیچیدگی‌هایی پیش می‌آید، بلکه حوزه خدمات اجتماعی گسترش پیدا می‌کند و ما نمی‌توانیم خدمات اجتماعی و گروه‌هایی که در این بخش پدید آمده‌اند را به کارگر یا سرمایه‌دار تقلیل دهیم. شأن نزول گروه‌های تکنوکرات، فن‌سالاران، بروکرات‌ها و همه کارگزاران دستگاه‌های مختلف اقتصادی نیست بلکه اجرایی و اداری است و این صنعت اداری و اجرایی نتیجه پیچیده شدن ساخت دولت در جوامع صنعتی مدرن است. بنابراین، در این حوزه فیما بین، طبقات متوسط جدیدی شکل گرفته‌اند که از فعال‌ترین و پر تکاپوترین نیروهای اجتماعی هستند، توقعات فزاینده‌ای دارند و عرصه قدرت سیاسی را تحت اختیار فزاینده خود قرار می‌دهند (همان: ۳۶).

اما جامعه‌شناس آمریکایی، سی رایت میلز، نویسنده کتاب *نخبگان قدرت* در کتابی تحت عنوان *بیش جامعه شناختی استدلال* می‌کند این که می‌گویند هیئت‌های مدیره با سهامداران اختلاف دارند یا مستقل از آن‌ها هستند افسانه‌ای بیش نیست. تحقیقات نشان می‌دهد که مدیران و سهامداران از لحاظ خانوادگی با یکدیگر در ارتباط‌اند. قسمت عمده‌ای از خود هیئت مدیره صاحبان سهام عمده‌ای هستند. همچنین از نظر ایدئولوژیکی، نویسنده استدلال می‌کند که هیچ‌گاه هیئت مدیره‌ها موضعی اتخاذ نکرده‌اند که علیه منافع واقعی سهامداران باشد. بنابراین عملاً هیچ‌گونه اختلافی بین آن‌ها وجود ندارد (Bell, 2000: 52). بنابراین، میلز بر خلاف تافلر و دارندورف همچنان مالکیت را پایه قدرت سیاسی می‌داند. اما تافلر همچنان بر انتقال قدرت به مدیران تأکید می‌ورزد. او در این زمینه اظهار می‌دارد: «رؤسای جمهور و نخست‌وزیران در کشورهای غربی بیشتر خود را مدیر می‌دیدند تا مبتکر سیاسی. نیکسون، کارتر، تاچر، برژنف، ژسکار دستن و

او هیرا، رهبران جهان صنعتی، در حالی که اجباراً درباره دموکراسی و عدالت داد سخن می‌دادند، در عمل جز مدیریت کارا نقش دیگری نداشتند» (تافلر، ۱۳۷۵: ۹۰).

طبق این نظر، دولت در نقش مدیر ظاهر می‌شود، مدیری که در خدمت نظام تولید جامعه است. بنابراین، کار ویژه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی دولت تحت‌الشعاع کار ویژه‌های اقتصادی آن قرار می‌گیرد. نکته دیگری که در رابطه با قدرت در دوران مدرن مورد توجه قرار می‌گیرد خصوصیت سلسله مراتبی قدرت است: بدین ترتیب که تکنسین‌های قدرت، خود در سلسله مراتب نخبگان و خرده‌نخبگان سازمان یافتند. در دوران مدرن، قدرت در اختیار ده‌ها و صدها و حتی هزاران نخبه متخصص قرار گرفت. این متخصصین به نوبه خود به وسیله نخبگان جامع‌نگر که از افرادی با تخصص‌های گوناگون تشکیل یافته بود انسجام یافتند. به عبارتی، در کشورهای مدرن مدیران و انسجام‌دهندگان جامع‌نگر انسجام داده می‌شوند و در سطحی بالاتر از این دو، ابر نخبگان قرار گرفته‌اند. این افراد، خواه در امور مالی یا صنعتی، به نوبه خود حدود و وظایف انسجام‌دهندگان سطح متوسط را تعیین می‌کنند. در نتیجه، در تمام جوامع مدرن، چه سرمایه‌داری و چه سوسیالیستی، یک سلسله مراتب قدرت به‌طور مشابه پدیدار می‌شود. این سلسله مراتب نهایی قدرت، به‌رغم برخی تفاوت‌ها، به دنبال بحران و یا عصیان سیاسی از نو در جامعه شکل می‌گیرد. به‌طور اساسی، شعارها، احزاب و نامزدها تغییر می‌کند. انقلاب‌هایی می‌آیند و می‌روند و چهره‌هایی ظاهر می‌شوند. اما ساختار قدرت همچنان ثابت می‌ماند (Nye, 2008: 84).

انقلاب ارتباطات و قدرت نرم

امروز ارتباطات از نقش عمده‌ای در زندگی بشر برخوردار است. به‌طوری که برخی از متفکران این عصر را عصر ارتباطات نام نهاده‌اند. عصر ارتباطات دنیا را به صورت یک مجموعه نزدیک به هم، فشرده و قابل دسترسی در آورده است. امروزه به برکت سیستم‌های اطلاعاتی و نظام سایبرنتیک (Cybernetic)، انتقال اطلاعات به سرعت و به آسانی صورت می‌گیرد. در حال حاضر، با اتمیزه‌شدن جامعه مواجه هستیم و برای جلوگیری از فروپاشی جامعه نیاز به حفظ انسجام است. نقش دیگر ارتباطات اطلاع‌رسانی

است که به دلیل تغییر شرایط و همراه با پیشرفت و توسعه جامعه روزبه‌روز کاربرد اطلاعات بیشتر می‌شود. هر چه تنوع و تکرار زیاد شود، نیاز به اطلاعات بیشتر و بیشتر خواهد شد. هر چه جلوتر می‌رویم با مسائل تکنولوژیکی و پدیده‌های تازه‌ای مواجه می‌شویم که لازم است اطلاعات تازه‌ای در مورد آنها داشته باشیم. این عملکرد اطلاع‌رسانی را نظام ارتباطی به عهده می‌گیرد. ارتباطات مجموعه رسانه‌هایی است که به صورت انبوه استفاده می‌شود. نقش دیگر ارتباطات تولید فرهنگی است. اطلاعات ذهن‌ها را فعال می‌سازد و از میان عامه مردم عده‌ای توانایی فهم دارند که از فعال شدن محیط ایده گرفته و دست به خلق می‌زنند. این خلاقیت‌ها به صورت مختلف قابل مشاهده است که به تدریج به صورت فرهنگ خواص در می‌آید (تافلر، ۱۳۷۵: ۱۵۳؛ افتخاری، ۱۳۸۵).

۱. نظریه برخورد امواج یا رهیافت جبهه موجی (wave-front) (بررسی نظریه تافلر در خصوص تأثیر انقلاب ارتباطات بر پدیده قدرت)

مطابق این رویکرد ساده، تافلر تقسیم‌بندی واضح و روشنی را از مراحل تمدن بشری ارائه می‌دهد و تاریخ تمدن بشر را به سه موج تقسیم می‌کند. البته از نظر او هر یک از این سه موج بیان‌گر تمدن خاصی هستند چرا که به‌زعم وی واژه تمدن شاید در نظر آمریکایی‌ها پُر مدعا آید، اما هیچ واژه دیگری نیست که موضوعات گوناگون چون تکنولوژی، زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست و کسب و کار و سلسله مراتب رهبری، ارزش‌ها، مسائل اخلاقی، معرفت‌شناسی و مناسبات قدرت را در بر گیرد. بنابراین، با آغاز هر موجی تمدن بشری دست‌خوش تحول و دگرگونی می‌شود و در نتیجه ملاحظات مربوط به قدرت نیز از این قاعده مستثنی نیست و ما شاهد توزیع مجدد قدرت و تغییر در ماهیت، منابع و ابزار آن خواهیم بود.

اینکه تافلر چرا از اصطلاح امواج به جای مراحل استفاده می‌کند بدین علت است که به عقیده وی هر موجی مبین تغییراتی در همه جنبه‌های یک تمدن است و از آنجا که در جامعه هیچ تحول عظیمی بدون تعارض و برخورد نمی‌تواند تحقق یابد، تشبیه تاریخ به امواج تغییر در مقایسه با سخن در مورد گذار به پسامدرنیسم (post-modernism) از پویایی بیشتری برخوردار است و روشنگری بیشتری دارد. امواج پویا هستند. وقتی امواج با

هم برخورد می‌کنند، جریان‌های متقاطع پُرتوانی به راه می‌افتد. با تصادم امواج تاریخ هم تمامی تمدن‌ها به شدت با یکدیگر تصادم می‌یابند. این بینش به بیشتر آنچه که در جهان کنونی بی‌معنا و تصادفی به نظر می‌رسد، معنا می‌بخشد (تافلر، ۱۳۸۵: ۲۱).

مطابق دیدگاه وی، تاریخ تمدن بشر تا کنون دو موج را پشت سر گذاشته و اکنون در آستانه ورود به سومین موج تغییر هستیم. تمدن موج اول محصول انقلاب کشاورزی بود. این تمدن ریشه در خاک دارد و فارغ از خصوصیات ملی، زبانی، نژادی، مذهبی و نظام‌های اقتصادی مختلف دارای آثار و نتایج یکسانی است. انقلاب کشاورزی در عصری که به چند هزار سال پیش بر می‌گردد و کره زمین را در نور دیده و از گذر آن گله‌داران و شکارچیان و صیادان و ... به شغل کشاورزی روی آوردند آغاز چیزی است که تافلر به آن تمدن می‌گوید (همان: ۴۸).

موج دوم تمدن محصول انقلاب صنعتی و حدود سیصد سال پیش آغاز شد. ویژگی‌های آن عبارت بودند از: ماشین‌ساز، تولید و مصرف انبوه، اطلاعات انبوه، آموزش و پرورش انبوه، شیوه‌ای از زندگی بر پایه کارخانه که تقریباً در یک ربع کره زمین جایگزین کشاورزی کهن شد (همان: ۳۸).

موج سوم دگرگونی محصول انقلاب فراصنعتی است. انقلابی در ارتباطات و اطلاعات و دانایی. در این موج رایانه نقش مهمی را به عهده دارد (همان: ۵۷). موج سوم شیوه به راستی نوینی را با خود به همراه می‌آورد. این شیوه مبتنی است بر منابع انرژی جدید و احیاپذیر. روش‌های تولید که خطوط مونتاژ اغلب کارخانه‌ها را منسوخ و بی‌مصرف می‌سازد. خانواده‌های جدید و غیر هسته‌ای مبتنی بر نهادهای نوینی که می‌توان آن را "کلبه الکترونیک" (همان: ۲۰۱) نامید پدید می‌آید. موج سوم نمایان‌گر عدم تراکم و عدم تمرکز است. انقلابی همگانی در همه ابعاد زندگی بشر و دارای جهان‌بینی خاص خود است که با زمان و مکان، منطق و علیت به شیوه خود رفتار می‌کند و برای سیاست آینده اصولی خاص دارد.

بعد از گذر از این مرحله، جامعه وارد انباشت ذخیره فرهنگی می‌شود که می‌تواند منبع و منشأ تغذیه رسانه باشد. هر چه گردش اطلاعات و حجم اطلاعاتی که به جامعه

داده می‌شود بیشتر باشد، به همان میزان جامعه فعال‌تر شده و خلاقیت بیشتری پدید می‌آورد و در نتیجه به ذخیره فرهنگی جامعه افزوده می‌شود. بنابراین، نقش رسانه‌ها به دلیل این که بار اصلی فرهنگ را بر دوش دارند در عصر حاضر بسیار مهم است. این رسانه‌ها هستند که باید سیلاب اطلاعات را در جامعه تولید و انتشار دهند و منشأ حرکت و پویایی فرهنگی باشند (همان: ۱۱۴).

تافلر بر اساس تئوری امواج خود میان سه شیوه ارتباطات تمایز قائل می‌شود. او با بیانی ساده به این امر می‌پردازد: در موج اول یا جوامع کشاورزی، ارتباطات اغلب به صورت دهان‌به‌دهان یا چهره‌به‌چهره، در داخل گروه‌های بسیار کوچک جریان داشت. در جهانی بدون روزنامه و رادیو یا تلویزیون تنها راه انتقال پیام به انبوه پیام‌گیران، اجتماع مردم بود. در قرون وسطی کلیسای کاتولیک تنها رسانه‌ای بود که می‌توانست پیامی واحد را به جمعیت‌های عظیم سراسر مرزهای سیاسی انتقال دهد. تافلر این امر را ویژگی منحصر به فرد واتیکان در برابر شاهان و شاهزادگان فیودال می‌داند که به کلیسا قدرت می‌داد. به این ترتیب رسانه از ابتدای پیدایش خود به ابزاری برای کسب قدرت تبدیل شد. نظام موج دوم که مبتنی بر تولید انبوه کارخانه‌ای بود رسانه‌های انبوه را به دنبال خود آورد. روزنامه‌ها و مجلات و سینماها، رادیو و تلویزیون که هر یک می‌توانستند پیامی واحد را به‌طور همزمان به میلیون‌ها نفر انتقال دهند (تافلر، ۱۳۷۵: ۳۴۸).

نظام نوین پسامدرن که بازتابی از نیازهای اقتصاد نوپیدای ما بعد از تولید انبوه است، برعکس منجر به انبوه‌زدایی از رسانه‌ها می‌شود و این نظام نظیر آخرین کارخانه‌های ساخت انعطاف‌پذیر محصولات تصویری خود را سفارش می‌دهد و تصاویر و ایده‌ها و نهادهای متفاوتی را برای بخش‌هایی از مردم و بازارها و گروه‌های سنی و حرفه‌ای مختلف به همراه می‌آورد. افزایش پیچیدگی و تنوع در جامعه، رسانه‌هایی که پاسخگوی این چندگونگی باشند را می‌طلبد. بنابراین، انبوه‌زدایی از ویژگی‌های کلیدی نظام نوین رسانه‌هاست. برخلاف رسانه‌های مدرن که هر یک کم و بیش مستقل از یکدیگر عمل می‌کردند، رسانه‌های جدید به شدت به هم پیوسته و در هم آمیخته‌اند و داده‌ها و تصاویر ذهنی و نهادها را با یکدیگر رد و بدل می‌کنند. رسانه‌های منفرد به یک سیستم

تبدیل شده‌اند. این امر در ترکیب با جهانی شدن قلمرو اقتدار هر رسانه‌ها تکنولوژی را در رابطه با دیگران محدود می‌کند. اما به کل نظام رسانه‌ها قدرت ارتقا یافته عظیمی می‌بخشد که می‌تواند به سراسر کره زمین نفوذ کند. تافلر می‌گوید آنچه در کار است "تصویر سالاری" نیست، بلکه "درآمیختگی رسانه‌ها" است (همان: ۵۴۱).

نظام نوین رسانه‌های جهان برخلاف همگن‌سازی، یعنی کاری که نظام رسانه‌های دوره مدرن به عهده داشتند، تنوع را عمیق‌تر می‌سازند. برخلاف جرج اورول و مارشال مک لوهان، نظریه‌پردازان کانادایی که معتقد به پدید آمدن دهکده جهانی توسط رسانه‌ها بودند، احتمالاً شاهد چندگانگی دهکده‌های کاملاً متفاوت جهانی خواهیم بود که همه آن‌ها به نظام جدید رسانه‌ها وصل خواهند بود. اما همگی سخت می‌کوشند تا هویت فرهنگی و قومی - سیاسی خود را حفظ کنند یا ارتقا بخشند. تافلر از نظام ارتباطی خاص عصر پسامدرن صحبت می‌کند که نام آن را نظام فوق رسانه‌ای می‌گذارد. این نظام از ظرفیت‌های فوق‌العاده‌ای در پردازش اطلاعات برخوردار است. حتی در سیستم‌های مرتبط، داده‌ها تنها به شیوه‌های محدود از پیش تعیین‌شده‌ای قابل ترکیب‌اند، در حالی که نظام فوق رسانه‌ای به‌طور گسترده‌ای راه‌های ترکیب و ترکیب مجدد و دست‌کاری اطلاعات را از حوزه‌ها و سوابق گوناگون چند برابر می‌کند. تافلر فوق سیستم‌ها را به تار عنکبوت تشبیه می‌کند که می‌تواند به راحتی از یک زمینه اطلاعاتی به زمینه اطلاعاتی دیگر حرکت کند. بنابراین، هدف نظام فوق رسانه‌ای (hyper-media) ایجاد سیستم‌هایی است که در آن اطلاعات را می‌توان روی هم سوار کرد و اشکال تازه‌ای ایجاد و به بی‌نهایت شیوه عرضه نمود. هدف دیگر جریان آزاد اطلاعات است. هدفی که از آن خیلی دوریم (همان: ۲۷۲). همچنین، رسانه‌های جدید قدرت را پخش می‌کنند. تافلر در این مورد به شورش لس‌آنجلس اشاره می‌کند و آن نوار ویدئویی که توسط شخصی غیرحرفه‌ای از صحنه حمله بی‌رحمانه پلیس لس‌آنجلس به مردی سیاه‌پوست تهیه شده را دلیل شورش‌های بزرگی می‌داند که به اندازه جنگی کوچک خسارت به بار می‌آورد (همان: ۲۴ - ۱۶). همچنین برخی اوقات از دوربین‌های ویدئویی برای مستندسازی سوءاستفاده حکومت‌های محلی و ملی از قدرت به طور فزاینده‌ای استفاده می‌شود و

فیلم‌های آن هر چند از طریق تلویزیون، ولی به شکل نوارهای ویدئویی پخش می‌شود. بنابراین، رسانه‌های جدید قدرت مرکزی را تضعیف کرده و اصولاً خاصیت ارتباط دوسویه به استفاده‌کنندگان امکان می‌دهد تا جواب قدرت مرکزی را بدهند و این بر امکان تضعیف قدرت مرکزی خواهد افزود (Nye, 2008: 149; 2011: 45).

دنیایی پدید خواهد آمد که در آن میلیون‌ها نفر با فرمان راندن بر وسایل ارتباط جمعی می‌توانند قدرت ایجاد جلوه‌های هالیوودی، شبیه‌سازی مبتنی بر واقعیت مجازی و پیام‌های پُر توان دیگر را کسب کنند. قدرتی که در گذشته، حتی حکومت‌ها و استودیوهای سینمایی نیز نداشتند. جهان تقسیم خواهد شد: میان جوامع پیش الکترونیکی که حتی تلویزیون هم ندارند، جوامعی که در مرحله تلویزیون هستند، و جوامعی که در مرحله مابعد تلویزیون به سر می‌برند (تافلر و تافلر، ۱۳۸۱: ۲۴۱). خصوصیت دیگر رسانه‌های جدید این است که نه تنها واقعیت را، بلکه مهم‌تر از آن، ادراک ما از واقعیت را نیز تغییر می‌دهند. بنابراین، رسانه‌ها خالق افسانه‌های جدید هستند (Nye, 2004: 192).

تافلر این خصلت رسانه‌ها را در مورد جنگ خلیج فارس صادق می‌داند. با رسانه‌های جدید می‌توان تمامی نبردهایی را نمایش داد که هیچ‌گاه رخ نداده است و صحنه‌های غرورآفرینی خلق کرد که اصلاً وجود نداشته است. پستمن (۱۳۷۳) نیز با نگاه نقادانه‌ای که به تلویزیون دارد این دیدگاه را به گونه دیگری طرح می‌کند. از دیدگاه او انسان‌های عصر حاضر در ایالات متحده آمریکا حاکمیت و قدرت تعیین سرنوشت خود را یک‌سره از دست داده و آن را یک‌جا به وسایل ارتباط جمعی سپرده‌اند. آن‌ها تعیین‌کننده فکر و اندیشه ما هستند و حاکمیت ما را بر خود و بر اندیشه و احساس و ادراکمان از بین برده‌اند. از دیدگاه پستمن رسانه‌های جمعی خود نماینده نوعی ایدئولوژی هستند، چرا که بر شکل‌گیری فکر و رأی و اندیشه و جهان‌بینی انسان تأثیر می‌گذارند بنابراین، مطابق نظر تافلر و پستمن، رسانه‌های جمعی تولیدکننده حقیقت هستند و از این جهت از قدرت بالایی برخوردارند. نظام رسانه‌های جدید و مسلط نوین نمایان‌گر جهش کوانتومی در شیوه استفاده انسان از نمادها و تصاویر ذهنی است و هیچ بخشی از این

شبکه پهناور به طور کامل از بقیه جدا نیست. به همین علت است که تافلر نظام نوین رسانه‌ها را شتاب‌دهنده جابه‌جایی در قدرت می‌داند. در نتیجه، رسانه‌های پست‌مدرن از قدرت فوق‌العاده‌ای در مقایسه با رسانه‌های سنتی و مدرن برخوردارند و توان آن را دارند که همه چیز، از سیاست گرفته تا اقتصاد، فرهنگ و مذهب را تحت کنترل خود درآورند (Nye, 2004: 59). تافلر به منظور نشان دادن قدرت رسانه‌ها به سراغ مذهب می‌رود که از دیرگاه خود در حکم رسانه بوده است: «درک این مطلب که مذهب سازمان یافته صرف نظر از هر چیز دیگری رسانه‌ای است انبوه، کمک می‌کند تا بسیاری از جابه‌جایی‌های قدرت معاصر را تبیین کنیم» (تافلر، ۱۳۷۵: ۵۵۴)

به اعتقاد تافلر در ایران، امام‌خمينی نفرت طبقات و خشم ملی‌گرایانه را با شور مذهبی درآمیخت. او برای موفقیت رسانه‌های موج اول، یعنی موعظه‌های چهره به چهره و رسانه‌های موج سوم، یعنی نوارهای صوتی حاوی پیام‌های سیاسی را ترکیب کرد، در حالی که شاه صرفاً از رسانه‌های موج دوم نظیر رادیو و تلویزیون استفاده کرد. تافلر این مسئله را یکی از دلایل شکست شاه معرفی می‌کند. در حوزه سیاست نیز، با افزایش قدرت و نفوذ رسانه‌ها مواجه هستیم؛ کسانی که فرماندهی وسایل ارتباطی و اطلاعاتی را به عهده دارند از قدرت سیاسی بالاتری برخوردارند. یکی از نمونه‌هایی که نشان‌دهنده افزایش شدید نفوذ سیاسی رسانه‌هاست، انتخابات ۱۹۹۲ آمریکا است. در این انتخابات، فقط یک شبکه تلویزیونی یعنی سی‌ان‌ان به تنهایی در شکست رئیس‌جمهور بوش نقش قاطع ایفا کرد. در حالی که سال قبل همان سی‌ان‌ان با پوشش گسترده‌اش در جنگ خلیج فارس کمک کرد تا محبوبیت بوش به حد اعلا برسد (همان، ۱۳۸۱: ۲۹۸). اما رسانه‌ها تنها کارشان تغییر نتایج انتخابات نیست. رسانه‌ها با تمرکزکردن دوربین، ابتدا روی یک بحران و سپس روی بحرانی دیگر، دستور کار شتاب بخشیدن به قدرت سیاسی را روی میز دارند. منازعه قدرت نیز تحت تأثیر رسانه‌ها قرار می‌گیرد. با افزایش قدرت سیاسی رسانه‌ها نزاع دو جانبه میان احزاب راست و چپ به نبرد سه جانبه تبدیل خواهد شد که در آن اعضای مجلس و اداریون و در طرف سوم رسانه‌ها که روحیه‌ای مبارزه‌جو دارند برای کسب قدرت در ترکیب‌هایی ناپایدار

با یکدیگر مبارزه می‌کنند. نوام چامسکی و ادوارد هرمن در تحقیق پیرامون رسانه‌های گروهی آمریکا نظریه عموم منتقدان تندرو که ساختار مفاهیم رسانه‌های گروهی این کشور را ناشی از نوعی طرح توطئه می‌دانند رد می‌کنند. در عوض، آن‌ها معتقدند که نظام این رسانه‌ها از یک نوع بینش‌گزینشی تفکر راست‌گرا برمی‌خیزد که پیش‌داوری‌های معینی را برگزیده و سپس کارگزاران منتخب این طرز تفکر را پس از گذراندن از صافی‌هایی که با سنجیدگی تعبیه شده‌اند به جامعه ارائه می‌کنند. به نظر چامسکی (Chomsky) و هرمن (Herman) بینش‌گزینشی راست‌گرایانه مذکور مبتنی است بر:

۱. مالکیت دستگاه‌های تبلیغاتی که انحصاراً در دست چند مؤسسه سودآور است که این امر به نوبه خود بر قدرت و تأثیر این دستگاه‌ها می‌افزاید؛
۲. آگهی‌های تجاری که در واقع رسانه‌های گروهی آمریکا متصدی آن هستند؛
۳. مسئله صحت اخبار که جناح راست نخبگان آمریکا از سال ۱۹۷۰ مطرح کردند؛
۴. منابع اطلاعات و اخبار که خویشاوند منابع قدرت‌اند. این اطلاعات و اخبار از طریق بخش خصوصی و دولت از هزارتوی دیوانسالاری می‌گذرند و به دست رسانه‌های گروهی می‌رسند. بنابراین، طبق چامسکی و هرمن، این نخبگان قدرت هستند که رسانه‌های گروهی را تغذیه می‌کنند و آن‌ها را در جهت منافع سیاسی و اقتصادی خود سازمان می‌دهند (احمدی، ۱۳۸۳: ۴۵).

قدرت نرم در دوره پسامدرن و جامعه آرمانی

به‌طور کلی، نظریه‌پردازان پسامدرن به دستاوردهای انقلاب فراصنعتی با خوش‌بینی می‌نگرند و آن را گامی بزرگ در جهت تحقق آرمان‌های بزرگ بشر معرفی می‌کنند. تافلر و جونز (Jones) در کنار استیونز (Stevens)، بل (Bell)، شاف (Schaaf)، دراگر (Drucker) (۱۳۷۵)، باهرو (Bahro) دیگران، ضمن اینکه به‌طور ضمنی از روابط اجتماعی جدید ضد سرمایه‌داری طرفداری می‌کنند، همگی در پی خلق یک دنیای روشن‌تر، برابرتر و دموکراتیک‌تر هستند (پوشه، ۱۳۸۵: ۲۳۷). بوریس فرانکل (Buris Frankel) (۱۹۸۷) از آن‌ها تحت عنوان آرمان‌گرایان فرا صنعتی یاد می‌کند که از نظر او بر چند عامل تأکید دارند:

۱. ساختار و نقش نهادهای دولتی در جوامع فراصنعتی؛
۲. نتایج و عواقب سیاسی - اقتصادی نقش زنان؛
۳. مکانیزم‌های نهادینه‌ای که نه تنها منجر به توزیع ثروت خواهد شد، بلکه درآمد یا معاش و تغذیه کافی برای کارگران فراهم می‌کند؛
۴. آینده تکنولوژی و تولید نظامی؛
۵. اقدامات منطقه‌ای و بین‌المللی برای تفاهم ملت‌ها؛
۶. دموکراتیزه شدن قدرت.

به باور این اندیشمندان، تمامی تغییر و تحولاتی که در عصر حاضر و در هر یک از عرصه‌های حیات بشری رخ می‌دهد، در راستای تحقق اهداف بشری است. توجه به همین امر و با تبیین و تشریح چگونگی تحول در ماهیت قدرت در جامعه فراصنعتی یا دوران پسا مدرن، ادعا می‌کنند که این دگرگونی کمک بزرگی به پیشرفت دموکراسی، آزادی، فردیت و برابری محسوب می‌شود. با افزایش نقش دانایی و اطلاعات و اهمیت یافتن تکنولوژی‌های هوشمندی چون رایانه و نیز رشد تنوع و دگرگونی و سرعت آن که از ویژگی‌های ذاتی نظام موج سوم محسوب می‌شود باید زیاد و سریع تصمیم گرفت. در نتیجه، توزیع تصمیم‌گیری و به عبارت دیگر، توزیع مجدد قدرت صورت می‌گیرد. توزیع قدرت راه را برای مشارکت عمومی هموار می‌کند. این ساخت جامعه پیچیدگی‌اش، گوناگونی‌اش، و سرعت دگرگونی‌اش است که بار تصمیم‌گیری را تعیین می‌کند و آن هم به نوبه خود روی نخبگان رده اول و رده دوم که نقش اصلی‌شان نظارت بر گردش امور جامعه است با گرفتن تصمیمات ضروری اثر خواهد گذاشت. بنابراین، اطلاعات پیوستگی تنگاتنگی با قدرت و سیاست و به تبع آن، با دموکراسی دارد (پوشه، ۱۳۸۵: ۲۲۲؛ افتخاری، ۱۳۸۵).

نقد و نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، قدرت در دوران ماقبل مدرن مبتنی بر خشونت و استفاده از اجبار فیزیکی و کاملاً انعطاف‌ناپذیر است. در حالی که در دوران مدرن، که همزمان با انقلاب صنعتی است، قدرت در ارتباط با اقتصاد مفهوم می‌یابد. بنابراین، ماهیت قدرت انعطاف‌پذیری

بیشتری نسبت به قدرت در دوران ماقبل مدرن پیدا می‌کند. در دوران پسامدرن تمام مناسبات و روابط مربوط به قدرت دچار تحول می‌شود و اطلاعات و دانایی به مهم‌ترین منبع قدرت تبدیل می‌شود. در این دوران، انعطاف‌پذیری قدرت نسبت به دوران مدرن افزایش می‌یابد و از قدرت سخت به قدرت نرم تبدیل می‌شود (آکسفورد، ۱۳۷۸؛ تافلر، ۱۳۷۵: ۴۲۳؛ افتخاری، ۱۳۸۷).

مطلب قابل تأمل این است که آیا قدرت نرم موجب تمرکززدایی از قدرت و پیشبرد دموکراسی می‌شود؟ یا موجبات روی کار آمدن توتالیتریانیزم جدید را فراهم می‌آورد؟ اندیشمندانی همچون بورس فرانکل (۱۹۸۷) معتقدند که ثورسین‌های فراصنعتی دچار نوعی خوش‌بینی یوتوپیایی در این زمینه هستند. تحقیقات روانشناسی نشان می‌دهد که تمام پیشرفت‌هایی که در زمینه میکروالکترونیک و مهندسی ژنتیک و سایر پیشرفت‌های تکنولوژیک صورت می‌گیرند، منجر به از بین رفتن نقادی سازنده و ضعف نهادهای آموزشی و انزوای اجتماعی می‌شوند. همچنین کلبه الکترونیک تافلر موجب از بین رفتن تعهد و مسئولیت در شهروندان و ظهور الیناسیون، و نهیلیزم و بی‌قراری‌های اجتماعی می‌شود که به نوبه خود موجب افزایش اقتدار و انحصار در امر حکومت می‌شود (پوشه، ۱۳۸۵: ۷۹۳ - ۷۵۰). از نظر پستمن (۱۳۷۳)، نهادهای قدرت مدار حکومت و مذهب می‌توانند اطلاعات و دانش را در کنترل آورند. این دو نهاد با روش‌های مجرد و انتزاعی و در قالب دادگاه‌ها، مدارس، خانواده‌ها، احزاب سیاسی و غیره عمل کرده و به غریب‌الاطلاعات می‌پردازند. روش حکومت و مذهب بر خلق اسطوره‌ها و الگوها از دل تاریخ متکی بوده و از آن‌ها سود می‌برد (سوکال و بریک مونت، ۱۳۸۷: ۱۵۳-۱۵۰).

عصر حاضر هم شامل جنبه‌های آرمانی و هم غیرآرمانی است. انفجار اطلاعات می‌تواند موجب تکثیر و عمومی کردن پدیده قدرت و یا بالعکس موجب انحصار قدرت به شیوه نامرئی شود. بنابراین، آرمان و یوتوپیا، و فاجعه و مصیبت هر دو قسمتی از صحنه معاصر هستند (Nye, 2011: 55).

منابع

فارسی

- احمدی، بابک. *مدرنیته و اندیشه انتقادی*. نشر مرکز. ۱۳۸۳.
- افتخاری، اصغر. *قدرت نرم، فرهنگ و امنیت*. دانشگاه امام صادق. ۱۳۸۷.
- افتخاری، اصغر، *قدرت نرم و سرمایه اجتماعی*، پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج، دانشگاه امام صادق (ع). ۱۳۸۷.
- افتخاری، اصغر، *قدرت نرم و نبرد نامتقارن*، دانشگاه امام صادق (ع). ۱۳۸۹.
- افتخاری، اصغر، میزگرد "قدرت نرم و انقلاب اسلامی"، *مجلات مطالعات بسیج*. ۱۳۸۵.
- آکسفورد، بری. *نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ*. حمیرا مشیرزاده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. ۱۳۷۸.
- بشیری، حسین. *جامعه‌شناسی سیاسی*. نشر نی. ۱۳۷۲.
- بشیری، حسین. *جزوه درس جامعه‌شناسی سیاسی*. دانشکده حقوق و علوم سیاسی. ۱۳۷۵.
- بلوم، ویلیام تی. *نظریه‌های نظام سیاسی*. احمد تدین، آران. ۱۳۷۳.
- پستمن، نیل. *زندگی در عیش، مردن در خوشی*. صادق طباطبایی، سروش. ۱۳۷۳.
- پوشه، راجر. *نظریه‌های جباریت از افلاطون تا آرنست*. فریدون مجلسی، مروارید. ۱۳۸۵.
- تاجیک، محمدرضا. *قدرت و امنیت در عصر پسامدرنیسم*. لقمان. ۱۳۷۷.
- تافلر، آلوین و تافلر، هایدی. *جنگ و ضد جنگ*. شهین‌دخت خوارزمی، سیمرغ. ۱۳۷۵.
- تافلر، آلوین و تافلر، هایدی. *به سوی تمدن جدید*. محمدرضا جعفری، سیمرغ. ۱۳۸۵.
- تافلر، آلوین و تافلر، هایدی. *جنگ و ضد جنگ: بقا در آستانه قرن بیست و یکم*. شهین‌دخت خوارزمی، محمدرضا جعفری، آسونه. ۱۳۸۱.
- تافلر، آلوین. *جابه‌جایی در قدرت*. شهین‌دخت خوارزمی، سیمرغ. ۱۳۷۵.
- تافلر، آلوین. *شورش‌های موج سوم*. ع. عبادپور، سروش. ۱۳۷۶.
- تافلر، آلوین. *شوک آینده*. شهین‌دخت خوارزمی، نشر علم. ۱۳۸۶.
- تافلر، آلوین. *ورق‌های آینده*. عبدالحسین نیک‌گهر، البرز. ۱۳۷۳.
- دراکر، پیتر. *جامعه پس از سرمایه‌داری*. محمود طلوع، نشر رسا. ۱۳۷۵.
- رضوی، محمد. *جزوات کلاسی درس اندیشه‌های سیاسی در غرب*. دانشکده حقوق و علوم سیاسی. ۱۳۷۲.
- سوکال، آلن و بریک مونت، ژان. *چرندیات پست مدرن: سوءاستفاده روشنفکران پست مدرن از علم*. عرفان ثابتی، ققنوس. ۱۳۸۷.
- عالم، عبدالرحمن. *تاریخ فلسفه سیاسی در غرب*. وزارت امور خارجه. ۱۳۸۸.
- عاملی، سعیدرضا. *مطالعات انتقادی استعمار مجازی آمریکا*. امیرکبیر. ۱۳۸۹.

غنی نژاد، موسی. "فوکویاما". *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*. ۱۳۷۱.

کلی، مایکل. *تقد و قدرت: بازآفرینی مناظره فوکو و هابرماس*. فرزاد سجودی، اختران. ۱۳۸۵.

گین، نیکلاس. *ماکس وبر و نظریه پست مدرن جدال عقل و افسون*. محمود مقدس و حمید عضدانلو، نهادگرا، روزنه. ۱۳۸۹.

لوکس، استیون. *قدرت، فرا انسانی و شر شیطانی*. فرهنگ رجایی. *مطالعات و تحقیقات فرهنگی*. ۱۳۷۰.

منوچهری، عباس. "قدرت، مدرنیسم و پست مدرنیسم". *اطلاعات سیاسی اقتصادی*. ۱۳۷۶.

واحدی، شاهین. "نظریه‌های استمرار قدرت دولت". *جامعه سالم*. ۱۳۷۰.

وینستنت، اندرو. *نظریه‌های دولت*. حسین بشیریه، نشر نی. ۱۳۸۹.

لاتین

Bell, Daniel. *The end of ideology*. Harvard university press. 2000.

Best, Steve and Kellner, Douglas. *Post-modern theory*. Douglas Kellner. Macmillan. 1991.

Burnham, James. *The Managerial Revolution: What is Happening in the World*. New York: John Day Co. 1941.

Francel, Boris. *the post industrial*. The University of Wisconsin Press. 1987.

Gray, Colin. S. *Hard power and soft power: the utility of military force as an instrument of policy in the 21st century*. Pennsylvania: Strategic Studies Institute. 2011.

Huntington, Samuel. *Clash of civilizations and the remaking of the world*. New York: Simon and Shuster. 1996.

Modelski, George and Thompson, William. *Leading sectors and world powers: the coevolution of global politics and economics*. University of South Carolina, 1996.

Nye, Joseph. *soft power: the means to success in world politics*. New York: Public Affairs. 2004.

Nye, Joseph. *The future of power*. New York: Public Affairs. 2011.

Nye, Joseph. *the powers to lead*. New York, Oxford University Press. 2008.

Parmar, Indjeet and Cox, Michael. *Soft power and US foreign policy*. London: Routledge. 2010.

۱۰۴

مطالعات
قدرت

سال اول، پیش‌شماره سوم، پاییز ۱۳۹۰
نویسندگان: احمد فدوی بنده‌قرانی و
سعیده السادات گرامیان